

شروع و عدل الهی - سید حسن افتخارزاده  
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه  
سال سیزدهم، شماره ۵۱ «ویژه عدل الهی»، تابستان ۱۳۹۵، ص ۳۴-۵۳

## شروع و عدل الهی

\* سید حسن افتخارزاده

چکیده: یکی از مباحثی که مرتبط با بحث عدل می‌باشد، گفتگو از شروع و بلایایی است که در حیات آدمی به چشم می‌آید. چگونگی ارتباط این دو با هم پنهانی از آراء و نظرات گوناگون را پیش روی هر محققی می‌نمهد. در این مکتوب ابتدا رایج ترین نظرات در این رابطه که غالباً از سوی فلاسفه و عرفان اظهار شده‌اند بیان و سپس به بررسی و نقد آنها پرداخته شده است. نگارنده بر آن است که به دور از توجیهات ارائه شده در اینگونه نظریات و برگشت به پله نخستین فهم که حجت بر بندگان است و همچنین رعایت معانی واژه‌ها، می‌توان به بیان رابطه‌ای موجه از عدل الهی و شروع و بلایای موجود در عالم هستی دست یازید. در این راستا آیات و روایات نیز توضیح داده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: شر، عدل الهی، فضل، حکمت، ظلم.

---

\*. دکتری فلسفه، محقق و پژوهشگر.

مبث عدل الهی از جایگاه ممتاز و خاصی در منظومه معرفت دینی برخوردار است، چنانکه در لسان دینی از آن به اساس دین تعبیر شده است؛ «**إِنَّ أَسَاسَ الدِّينِ التَّوْحِيدُ وَالْعَدْلُ**» (صدقوق، توحید، ص ۹۶)

۳۵

نظر در سیر تاریخ اندیشه بشری نیز قلمفرسایی‌های زیادی در این زمینه پیش رویمان می‌نهد که هم حاکی از اهمیت موضوع است و هم بیانگر ارتباط این مهم با مسائل بسیار دیگری است که سخن گفتن از آن مسائل، ناگزیر منجر به این موضوع می‌گردد. موضوعاتی همچون: معاد و عدل الهی، حسن و قبح عقلی یا غیر آن، تفاوت‌های مخلوقات و... یکی از شاخه‌های مطرح در بستر گفتگو از عدل الهی، بحث بلایا و شرور است که در این زمینه، اندیشه‌های متفاوت از اندیشمندان مختلف عرضه شده است، نظراتی که هر کدام حاکی از دید خاص قائل آن نسبت به جهان هستی و خالق آن می‌باشد.

ما برآئیم که جهت دستیابی به دیدگاهی صحیح و بیانی منسجم از رابطه شرور با عدل الهی، ضمن پایبند بودن به فهم اولیه بشری و عدم تغییر معانی واژه‌ها و همچنین با وسعت دادن به نگاه، می‌توان به نتیجه‌ای مطلوب دست یافت. پناه بردن به حصن حصین ثقلین، از دو جهت ما را در این امر یاری می‌رساند:

الف. در پناه ثقلین، از شخصیت‌زدگی که بعضًا موجب پایمال شدن فهم اولیه بشری و تصرف در معانی حقیقی واژه‌ها می‌شود، مصون می‌شویم.

ب. نتیجه به دست آمده را به آن معیار، می‌سنجدیم تا از آفات اندیشه در میانه راه اندیشیدن هم در امان بمانیم.

لهذا در این نوشتار، نخست به بیان شایع‌ترین نظرات در این باب می‌پردازیم، سپس به بررسی و تحلیل آنها می‌نشینیم و نهایتاً با رجوع به آیات و روایات، به

ارائه دیدگاه در این مقوله خواهیم پرداخت.

**۲- بررسی و تحلیل دیدگاه‌های رایج‌تر در بیان ارتباط شرور با عدل الهی**  
در بررسی و تحلیل دیدگاه‌های رایج در این مسأله، فلاسفه و عرفاندو گروه‌اند که نظریاتشان شهرت و گستردگی بیشتری را از آن خود نموده است. لذا در نخستین گام، این دو دیدگاه را به نظاره و بررسی می‌نشینیم.

### ۲-۱. دیدگاه فلسفه

در میان فلاسفه مسلمان، در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد که آنها ما را به فلاسفه یونان می‌رسانند. بدین جهت ما نیز در این نوشتار، به نام همان قائل نخستین این نظریات، از آنها یاد می‌کنیم.

### ۲-۱-۱. دیدگاه افلاطون

در این دیدگاه، وجود، خیر محض است. پس چون از خیر محض جز خیر نمی‌ترواد، آنچه که ما به عنوان شر در عالم می‌بینیم، همه باید به نیستی و عدم تعییر شوند. این دیدگاه در سخنان استاد مطهری که خود نیز به آن قائل است، چنین بیان می‌شود: «یک تحلیل ساده نشان می‌دهد که ماهیتِ شرور عدم است؛ یعنی بدی‌ها همه از نوع نیستی و عدم‌اند. این مطلب سابقه زیادی دارد. ریشه این فکر از یونان قدیم است. در کتب فلسفه، این فکر را به یونانیان قدیم و خصوصاً افلاطون نسبت می‌دهند... و ما چون این مطلب را صحیح و اساسی می‌دانیم، در اینجا، در حدودی که متناسب با این کتاب است، طرح می‌کنیم...» (مطهری، عدل الهی، ص ۱۲۵)

برای نقد این دیدگاه کافی است لحظاتی چند از تصورات و بازی با الفاظ دست بکشیم و به حدائق فهمی رجوع کنیم که هر کسی در زندگی‌اش از آن بهره می‌گیرد. در این تأمل بر ما روشن می‌گردد که شرور به هیچ وجه عدمی

نیستند، بلکه از امور وجودی هستند که با تمام وجود، آنها را درک می‌کنیم. آیات

و روایات نیز از شرور به عنوان امور وجودی یاد می‌کنند. به عنوان مثال:

- إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلُقَ هَلُوعًا \* إِذَا مَسَهُ الشَّرُّ جَزُوعًا \* وَ إِذَا مَسَهُ الْخَيْرُ مُنْعَأً. (معارج، ۲۱-۱۹)

قُلْ هَلْ أَبْيَكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثَوْبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْفِرَدَةَ وَ الْخَازِبَرَ وَ عَبْدَ الطَّاغُوتَ أَوْ لِنَكَ شَرُّ مَكَانًا وَ أَصْلَ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ. (مائده، ۶۰)

كُلُّ نَفْسٍ ذَاقَتِهُ الْمَوْتُ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ. (نبیاء، ۳۵)

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ ... (برقی، محاسن، ج

۱، ص ۳۸)

و یا: الْخَيْرُ وَ الشَّرُّ حَلْوَةٌ وَ مَرْهُ وَ صَغِيرُهُ وَ كَبِيرُهُ مِنَ اللَّهِ. (برقی، همان، ص ۲۸۴)

بنابر آنچه گفته آمد، شرور اموری وجودی است و در جهان هستی موجودیت دارند. پس دیدگاه افلاطون در توجیه رابطه شرور با عدل الهی، دیدگاهی است که به جای حل مسأله، اصل مسأله را پاک می‌کند و این امری است که با فهم اولیه همه انسان‌ها سازگار نیست.

## ۱-۲. دیدگاه ارسطو:

این دیدگاه، وجودی بودن شرور پذیرفته است، اما می‌کوشد تا در مقام مقایسه این شرور با نعمات و خیرات، شرور را ناچیز شمرد و بحث و گفت و گو از آنها را منتقی سازد؛ چنانکه علامه طباطبایی از قول ارسطو چنین می‌نویسنده: «و عن ارسطو: أَنَّ الْأَقْسَامَ خَمْسَةُ: مَا هُوَ خَيْرٌ مَحْضٌ، وَ مَا خَيْرٌ كَثِيرٌ وَ شَرٌّ قَلِيلٌ، وَ مَا خَيْرٌ وَ شَرٌّ مُتْسَاوِيَانِ، وَ مَا شَرٌّ كَثِيرٌ وَ خَيْرٌ قَلِيلٌ، وَ مَا هُوَ شَرٌّ مَحْضٌ؛ وَ أَوْلُ الْأَقْسَامِ مُوْجَدٌ، كَالْعُقُولُ الْمُجْرِدَةُ الَّتِي لِيْسَ فِيهَا إِلَّا خَيْرٌ؛ وَ كَذَا الْأَقْسَامُ الثَّانِيَةُ، كَسَائِرِ الْمُوْجَدَاتِ الْمَادِيَةُ، الَّتِي فِيهَا خَيْرٌ كَثِيرٌ بِالنِّظَرِ إِلَى النَّظَامِ الْعَامِ. فَإِنَّ فِي تَرْكِ إِيجَادِهِ شَرًا كَثِيرًا؛ وَ أَمَّا الْأَقْسَامُ الْمُتَلَقِّيَةُ، فَهِيَ غَيْرُ مُوْجَدَةٍ؛ أَمَّا مَا خَيْرٌ وَ شَرٌّ مُتْسَاوِيَانِ، فَإِنَّ فِي إِيجَادِهِ تَرْجِيحًا بِلَا مَرْجُحٍ؛ وَ أَمَّا مَا شَرٌّ كَثِيرٌ وَ خَيْرٌ قَلِيلٌ، فَإِنَّ فِي إِيجَادِهِ تَرْجِيحَ الْمُرْجُوحِ عَلَى الرَّاجِحِ. وَ أَمَّا مَا هُوَ شَرٌّ مَحْضٌ، فَأَمْرٌ وَاضْعَفٌ؛ وَ بِالْجَمْلَةِ لَمْ يَسْتَنِدْ بِالذَّاتِ إِلَى الْعَلَةِ إِلَّا خَيْرٌ مَحْضٌ وَ

بداية الحكمة، ص (۱۶۰)

الخير الكبير، و اما الشر القليل فقد استند اليها بعرض الخير الكبير الذى يلزمها» (طباطبائى،

بداية الحكمة، ص (۱۶۰)

از ارسطو نقل شده است که اشیاء بر پنج قسم متصورند: آنچه خیر محض است، آنچه خیرش بیشتر از شرش است، آنچه شر و خیرش مساوی باشد، آنچه شرش بیشتر از خیرش باشد و آنچه شر محض است.

قسم اول مانند عقول مجرده که در آنها جز خیر نیست، موجود هستند. همچنین قسم دوم، مانند دیگر موجودات مادی که با نظر در نظام عالم، در آنها خیر کثیر می‌یابیم؛ چرا که در ترک ایجاد آنها، شرّ زیادی است؛

اما سه قسم دیگر موجود نیستند؛ چرا که آن قسمی که خیر و شرش مساوی باشد، چون لازمه ایجادشان ترجیح بلا مردج است تحقق نمی‌یابد. آنچه شرّش بیشتر از خیرش باشد، چون ایجادش موجب ترجیح مرجوح می‌شود، تحقق ندارد. و آنچه که شر محض است تکلیفش روشن است.

خلاصه آنکه فقط خیر محض و آنچه خیرش بیشتر است، قابل استناد به علت العلل است و شرّ قلیلی هم که به آن مستند می‌شود، بالعرض خیر کثیری است که لازمه‌اش می‌باشد.

از دیدگاه فلاسفه، خداوند یک نظام علیٰ و معلولی در طبیعت پدید آورده است و دیگر به جزئیات کار ندارد، لذا این شرهای قلیل، از دست خداوند خارج است و گریزی هم از وجود آنها نیست؛ چرا که اگر خواهان خیر کثیر هستیم، این شرور اندک هم لازمه آن هستند.

به عنوان مثال اگر گازکشی شهر را امر خیری در نظر بگیریم، لازمه این خیر کثیر، شرهای قلیلی است که وجود دارند؛ مثلاً ممکن است چند نفری هم در سطح شهر، از سوانح گاز گرفتگی و انفجار و... دچار خسارت جانی و مالی شوند. این خسارت‌ها در مقایسه با خیر کثیری که از گازکشی شهر تهران حاصل

آمده، اصلاً به چشم نمی‌آید. یا در مسیر آفرینش آسمان‌ها و زمین، اگر بخاری در جایی ذخیره شد و بعداً با زلزله از جایی بیرون زد، شرّ قلیلی می‌شود در مجرای خیر کثیر. با این نگاه، نمی‌شود که خداوند باران نفرستد به این علت که فلان شخص لباس‌هایش را در پشت بام پهن کرده و باران موجب خیس شدنشان می‌شود.

بدین طریق خیلی راحت عذر خدا را خواستند و او را از دخالت در امور موجودات برکنار دانستند تا مباداً گرد این شرور بر دامن او بنشیند؛ غافل از آنکه با این دیدگاه، در نهایت، خدا از خدایی ساقط شده و دستش از دخالت در امور بسته است. به عبارتی دیگر از چاله در نیامده و به چاه افتاد.

این دیدگاه با خدایی که ما می‌شناسیم و آیات و روایات شریفه معرفی می‌فرمایند، مباینت دارد. به هیچ وجه فعل خدا چنین نیست که شعری گفته باشد که در قافیه‌اش گیر کرده باشد. این خدای خود ساخت فلاسفه است که چون علت العلل است، سر نخ در دستش است، اما دیگر از سر نخ به بعد غافل و بی خبر است؛ در حالی که خدای واقعی از ریز و درشت امور موجودات آگاه و بصیر و خبیر است؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: *مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ* (انعام، ۵۹) دانه‌ای در ظلمات زمین نیست مگر اینکه خداوند متعال از آن خبر دارد.

- *يَعْلَمُ خَائِثَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ* (غافر، ۱۹)

- *مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَبُّهُمْ وَ لَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرٌ إِلَّا هُوَ مَعْهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يَنْبَئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلَيْهِ* (مجادله، ۷)

در لسان روایت می‌فرمایند:

- اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي... كُلَّ سَيِّئَةً أَمْرَتَ بِإثْبَاتِهَا الْكَرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ وَكَلَّتْهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي وَ جَعَلْتَهُمْ شُهُودًا عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَ كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ وَ الشَّاهِدُ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ. (طوسی، مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۴۹)

يعنى: خداوند نسبت به آن دو فرشته‌ای که همیشه همراه انسان بوده و تمام اعمال، افکار و کردارش را ضبط می‌نمایند، آگاهتر به انسان بوده و آنچه بر آنها مخفی مانده، از خداوند متعال مخفی نمی‌ماند.

در روایتی دیگر، تمام اموری را که در عالم هستی روی می‌دهد، منوط به اذن و اجازه الهی می‌دانند:

لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا بِسَبَبَةِ بَقَضَاءٍ وَ قَدْرٍ وَ إِرَادَةٍ وَ مَشِيَّةٍ وَ كِتابٍ وَ أَجَلٍ وَ إِدْنٍ فَمَنْ قَالَ غَيْرَ هَذَا فَقَدْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ أَوْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. (صدق، خصال، ج ۲، ص ۳۵۹)

با توجه به معرفت فطری‌مان از خداوند متعال و آیات و روایاتی که - فقط به عنوان نمونه، نه بر سبیل استقصاء - مطرح گردید، نمی‌توان گفت خداوند از جزئیات بی‌خبر است و گریزی از وجودشان نیست. تعالی‌الله عن ذلك علوًّا کبیرا.

## ۲-۲. دیدگاه عرفان:

بر اساس این دیدگاه - که معمولاً به شیوه شطح سخن می‌گویند و پای استدلالیان را چویین می‌دانند - شرور و بلایا عین خیر و نعمت دانسته می‌شود. اینان داد سخن سر می‌دهند که:

اگر با دیگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی؟

در این مبنای اگر بلا و نعمتی بر کسی فرود می‌آید، نشانه این است که خدا او را دوست داشته و این نشانه تقرب او به درگاه خداوند متعال است:

هر که در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند

نقل است که از یکی از عرفان پرسیدند: بهترین لذت دنیوی تو کی بود؟ گفت:

بهترین کمال عرفانی من در عمرم زمانی بود که در جامع دمشق نشسته بودم و مشغول ذکر، لحظه‌ای به خود نگریستم و دیدم از بالا تا پایین، از شپش سرازیر شده‌ام، به گونه‌ای که شپش‌ها از پشم پوستینم بیشتر شده بود و اینجا بود که گفتم خدایا عجب، ما را مورد لطف خود قرار داده‌ای.

۴۱

اندکی تأمل کافیست تا پوچ بودن این دیدگاه آشکار گشته و در پی آن، این سوال مطرح شود که چرا باید فهم اولیه انسان‌ها – که پایه تعامل با اطرافیان است - اینگونه ضایع گردد که به نتایجی جز تناقض‌آمیز همچون وحدت خالق و مخلوق یا یکی دانستن کثرت و وحدت و... نرسد؟ به چه حجت و دلیلی می‌توان نعمت را نعمت و نقمت را نعمت تعبیر نمود؟ هل تستوی الظلمات و النور؟ با این بیانات، آیا دیگر جای هیچ گونه سخنی باقی می‌ماند؟ کسی که با چنین دیدگاهی به تفسیر امور می‌پردازد، چگونه می‌توان از او انتظار داشت که معنای سخنانی را که می‌گوید و می‌شنود بفهمد؟ آری، وقتی فهم اولیه و روشن از الفاظ، این چنین تباہ می‌گردد، انتظار فهم و رسیدن به نتیجه‌ای حقیقی، انتظاری نابجا خواهد بود. آنچه هر انسانی از شکست ظرف می‌فهمد، بیزاری لیلی است نه محبت او. او اگر محبت داشت، طرفت را پر می‌کرد و در کنار خود می‌نشاند. بعلاوه آن خدایی که خود باید رضا و سخطش را بیان فرماید، هیچگاه چنین بیانی به کار نبرده، بلکه نعمت را نعمت و نقمت را نعمت دانسته و فهم اولیه انسان‌ها را در هم نشکسته و با همان فهم اولیه انسانها با آنها سخن گفته است؛ به عنوان مثال نعمات بهشتی که نعمت حقیقی هستند، شکست ظرف و دوش شپش و امثالهم نیست؛ بلکه سخن از فاکهه و آبَا (عبس، ۳۱)، حورُ مقصوراتُ فی الخيام. (الرحمن، ۷۲) مُتَكَبِّنَ عَلَى فُرْشٍ بَطَائِهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دان (الرحمن، ۵۴) و... است.

یونس نبی وقتی در شکم ماهی افتاد، نگفت: هر که در این بزم مقرب تر است /  
جام بلا بیشترش می دهند، بلکه: فَنادِي فِي الظُّلْمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي  
كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. (انبیاء، ۸۷)

در دعاها یی که از لسان معصومین علیهم السلام جاری گشته هیچگاه فقر برای انسان  
غنى و بیماری را برای فرد سالم نخواسته‌اند، بلکه درست بر عکس، سلامت را  
برای مریض و غنا را برای فقیر و آزادی را برای اسیر و... خواستار شده‌اند.

در دعا برای وجود مقدس امام عصر عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف چنین  
می‌گوییم: وَ أَعُمِّرُ اللَّهَمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَحْيِ بِهِ عِبَادَكَ ... (مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۳ ص ۹۶)  
خدایا آن حضرت را بفرست تا سرزمین‌ها را آباد گرداند. عرض نمی‌کنیم:  
خداوندا او را بفرست تا همه جا را خراب کند.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بزرگداشت دو نعمت می‌فرمایند: (نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ: الْأَمْنُ وَ  
الْعَافِيَةُ) (فتال، روضة الوعاظین، ج ۲، ص ۴۷۲) بنابر آنچه گفته آمد، هیچ مجوز عقلی و نقلى  
در دست نیست تا با خروج از فهم اولیه بشری، نعمت را به نقمت و نقمت را به  
نعمت تغییر معنا دهیم.

### ۳- ارائه دیدگاه

پس از بیان و بررسی دیدگاه‌های مختلف، جای آن دارد که دست طلب به  
سوی عروة الوثقی ثقلین دراز کنیم و هدایت را از آن مشعل‌های فروزان در  
ظلمات نادانی‌ها خواستار شویم، باشد که در این تمسک، از لغزش اندیشه در  
امان مانیم. در این راستا با بیان چند نکته که با هم مرتبط هستند، به بیان دیدگاه  
می‌پردازیم:

**۱- نخستین نکته این است که هیچ مخلوقی کمترین طلبی از خداوند متعال  
ندارد و خداوند به کسی بدھکار نیست تا به گفتگو از چند و چون آن نشسته و**



برای حق تعالیٰ تعیین تکلیف کند. آنچه خداوند متعال به ما عنایت فرموده، همه فضل و منت است و سؤال کردن از فضل و منت، فعلی عاقلانه نیست. او بود که بدون استحقاق، شروع به نعمت نمود و به هر کس به هر میزانی داده باشد لطف اوست؛ چنانکه در روایات می‌فرمایند: یا مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها. بر این اساس اگر خداوند به کسی نعمت وجود داد، می‌تواند لحظه‌ای بعد همان نعمت را از او بگیرد و این اخذ نعمت، مصدقاق ظلم نخواهد بود. او می‌تواند به فردی چند برابر فرد دیگری عمر دهد، یا در این دنیا شخصی را غرق در نعمت کند و نعمت خود را از دیگری باز دارد. در هر صورت در حق کسی ظلم نکرده است؛ چرا که مالک اصلی خود اوست و به هر کس هر اندازه - حتی به اندازه سر سوزنی - عنایت کند، لطف و فضل اوست. پس ندادن، یا دادن و گرفتنش هم ظلم محسوب نمی‌شود.

بنابراین اگر در زلزله‌ای بچه‌ای دو ماهه زیر آوار جان داد یا در سیلی عظیم، فقط بچه‌ای ده ساله که در فقر و ذلت به سر می‌برد از بین برود، کسی نمی‌تواند بالابداء بگوید (العياذ بالله) خدا در حق آنها ظلم نموده<sup>۱</sup>؛ چه اینکه ظلم جایی معنا دارد که حقی از کسی ضایع گردد. وقتی تمام نعمت‌ها از جانب خداوند متعال است و او بدون استحقاق بندگان شروع به نعمت بخشی به آنها نموده است، چه جای این است که سؤال را به سوی املک بر نعمت برگردانیم؟ مکمل این بیان، توجه دادن به این نکته است که آزمون الہی برای بندگان، یکسان نیست؛ بلکه به هر کس به اندازه نعمتی که به او داده، امتحان می‌گیرد. صریح قرآن این است که:

- لا يكُفَّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسَعَهَا (بقره، ۲۸۶)

۱. البته این ملازم با غیر حکیمانه بودن فعل خداوند تعالیٰ نیست.

- لا يكُلِّفَ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا أَتَاهَا (طلاق، ۷)

لذا در این تفاوت - تا آنجا که به خداوند متعال، مربوط می‌شود نه کمکاری و قصور و تقصیر بشر - به کسی ظلم نمی‌شود. طبعاً خدایی که انسان را آفریده، شاهد بر کار اوست و حاکم هم خود اوست.

**۲-۳.** نکته دیگر تقسیم‌بندی انواع بلایا و شرور است. اقسام شروری که در گستره هستی می‌توان استقراء نمود، بدین ترتیب قابل ملاحظه است:

۱- بلایی که شخص، خودش عامل آن است؛ به عنوان مثال بیمار رژیم غذایی اش را رعایت نمی‌کند و این عدم رعایت، موجب وخامت حالت می‌شود. این وخامت احوال، نتیجه رفتار ناپسند خود اوست و جز خودش کسی دیگر مقصراً نیست. (اموری مشهود و محسوس که بشر به راحتی می‌فهمد).

۲- نوع دوم بلایا، آنهایی هستند که از یک ظالم سر می‌زنند و اینها هم هیچ ربطی به خداوند ندارند و وجودشان منافاتی با عدالت خداوند متعالی ندارد.

۳- نوع دیگر بلایا و شرور، آنهایی است که کیفر اعمال خود ماست. به عنوان مثال کسی که قطع رحم می‌کند به کوتاهی عمر دچار می‌شود. (امور معنوی که ما را نسبت به پیامدهای آن بر حذر داشته‌اند).

۴- نوع چهارم بلایا، آنهایی است که امتحان خداوند است. ابتلاءات حضرت ابراهیم علی‌الله‌ السلام برای این قسم از بلایاست، که حضرتش را آزمود تا امامت را به او بدهد.

۵- پنجمین نوع شرور، آنهایی است که خداوند متعال بنابر مصالحی برای اولیای خود پیش می‌آورد. مثال ساده این نوع، بیماری است که در شب خواستگاری جوانی برایش پیش می‌آید و به واسطه عوارضی که این بیماری در ظاهر او بر جای می‌گذارد موجب پاسخ منفی خانواده عروس می‌شود. آنگاه پس از شب

خواستگاری عوارض بیماری رفع گشته و بپروردی حاصل می‌شود. بعدها آن جوان متوجه می‌شود که اگر پاسخ خانواده عروس مثبت می‌بود، و ازدواج آنها صورت می‌گرفت، به زحمت زیادی می‌افتاد و اینجاست که آن بیماری را لطفی از جانب حق تعالیٰ به خود می‌فهمد.

آری، خداوند متعال مؤمنان را دوست دارد. لذا از باب علمش به عاقبت امور، در مقطعی از زمان حوادثی ناخوشایند برایشان رقم می‌زند که ممکن است با گذشت زمان، خیر بودنش مشخص گردد؛ چنانکه می‌فرماید:

وَعَسَى أَنْ تَكْرِهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. (بقره، ۲۱۶)

در دعای افتتاح، صادره از ناحیه مقدسۀ حضرت بقیة الله ارواحنا فداه می‌خوانیم:

هُوَ خَيْرٌ لِي لِعِلْمِكَ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ ... (ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۶)

۶- آخرین نوع تقسیم‌بندی، از شرور و بلایا، بلاهای تکلیفی است؛ یعنی همان اعمال و وظایفی که خداوند متعال در قالب واجبات و محرمات و... برای مؤمنان تقدیر نموده است. مسلماً انجام دستورات الهی همچون، روزه، حج و جهاد... با سختی همراه است و خداوند متعال نیز پاداش این سختی‌ها و تکالیف را خواهد داد. البته پاداشی که خداوند متعال در ازای این تکالیف می‌دهد، قابل قیاس با آنها نیست و فضل بی‌انتهای خداوند را نمی‌توان به بیان درآورد.

بنابر تقسیمی که بیان گردید و با توجه به نکته اول، روشن می‌شود که هیچ کدام از شروری که در عالم هستی می‌بینیم، منافاتی با عدل الهی ندارد و خدشهای بر عدالت حق تعالیٰ وارد نمی‌گردانند؛ زیرا شروری که از جانب خود انسان به وجود می‌آیند تخصصاً از بحث خارج می‌گردد و شروری که از جانب خداست؛ با تخصیص در موارد ذکر شده، از تقابل با عدالت حق تعالیٰ ساقط

می‌گردد.

۳-۳. سومین نکته، تعریف خیر و شر است. اساساً تعریفی که ما از هر چیزی داریم، در داوری نهایی ما نسبت به آن موضوع تأثیر اساسی خواهد داشت. بر این مبنای اگر قرار است در بستر دین، از خیر و شر سخن بگوییم، باید تعریف اولیه‌مان از خیر و شر نیز با تعریف صاحب دین هماهنگ باشد تا به نتیجه‌ای نیکو دست یابیم. در غیر این صورت، یعنی تفاوت تعریف‌ها، حصول نتیجه‌ای صحیح دور از انتظار خواهد بود. بنابراین شایسته است تعریف خود دین از خیر و شر را جویا شویم:

تعریفی که دین از خیر و شر بیان می‌فرماید، با عنایت به آخرت است. بدین بیان که خداوند متعال، سعادت و خیر واقعی را مساوی با رستگاری در آخرت بیان می‌فرماید و شقاوت و شر را مساوی با شقاوت در آخرت می‌داند. به بیانی دیگر، محدود شدن در دنیا و سپس ارائه تعریف از خیر و شر، خلاف تعریفی است که دین بیان می‌فرماید.

پس از چنین تعریفی از خیر و شر به بیان دین، بهتر می‌توانیم به ارزیابی امور پیردازیم؛ آنگاه با دیدن هر امری - چه نعمت و چه نقمت - در صورتی که واصل به رضوان الهی باشد، نعمت و خیر واقعی خواهد بود و گرنه، نقمت و شر خواهد بود، هر چند که در لباس نعمت ظهرور یافته باشند. آنچه در لسان دینی از آن به «استدراج و املاء» تعبیر می‌شود، در همین بستر قابل فهم است؛ چنانکه حضرت زینب سلام الله علیها در خطاب به یزید لعنة الله علیه می‌فرمایند:

أَظْنَنْتُ يَا يَزِيدَ أَنَّهُ حِينَ أَخْذَ عَلَيْنَا بِأَطْرَافِ الْأَرْضِ وَ أَكْنَافِ السَّمَاءِ، فَأَصْبَحَنَا نَسَاقَ كَمَا يَسَاقُ الْأَسَارِيَّ، أَنْ بَنَا هَوَانًا عَلَى اللَّهِ وَ بَلَّ عَلَيْهِ كَرَامَةً، وَ إِنْ هَذَا لِعَظِيمٍ خَطَرٌ، فَشَمَخَتْ بَأْنَفَكَ وَ نَظَرَتْ فِي عَطْفِيكَ جَذْلَانٌ فَرَحَ، حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا مُسْتَوْسَقَةً لَكَ وَ الْأَمْوَارُ مُتَسَقَّةٌ

عليک و قد أمهلت و نفست، و هو قول الله تبارك و تعالى: لا يَحْسِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ. (ابن أبي طيفور، بلاغات

ای یزید مپندار اگر امروز اوضاع بر وفق مراد توست و ما چنین هستیم، دلیل  
بر این است که نعمت به تو روی آورده.

أنسيت قول الله تعالى عز و جل: آیا فراموش کرده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید:  
«لا يَحْسِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ». (آل عمران، ۱۸۷) آری اینکه خدای تعالی همین جا عذابت نمی‌کند، به خاطر مهلتی است که به تو داده تا بر کفرت افروده گردد و بدین طریق در سرای ابدی به عذابی سخت‌تر گرفتار آیی.

در چند آیه به این حقیقت چنین اشاره می‌فرمایند:

- وَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدِرُ جَهَنَّمَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُون. (اعراف، ۱۸۲)  
وَ أَمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِين. (قلم، ۴۵)

بنابر آنچه گفته آمد، با وسعت دادن به دید و احتساب آخرت، شر و خیر نامیدن عجولانه برخی واقعی، نابخردانه خواهد بود. بلکه با وسعت نظر، مصاديق خیر و شر نیز ممکن است در مواردی تغییر یابد. وسعت دادن به دید، حتی در همین دنیا نیز قضاوت صحیح‌تری را در مورد خیر و شر بودن واقعی برای ما به ارمغان خواهد آورد. منحصر نشدن به یک واقعه خاص و بلکه دیدن قبل و بعد از آن نیز می‌تواند در داوری بهتر ما نسبت به پدیده‌ها مؤثر باشد.

به عنوان مثال، زلزله یا سیلابی موجب مرگ آنی هزاران تن می‌شود. همین هزاران نفر در جاهای دیگر هم از دنیا می‌رونند، با این تفاوت که مرگ آنها دسته جمعی نیست و از لحظه زمانی کمی زمان بیشتری می‌برد. چه بسا در میان آنها

کسانی باشند که سال‌ها با یک بیماری دست به گریبان شوند و پس از سال‌ها درمان و رنج کشیدن خود و اطرافیان، از دنیا رفته باشند. طبیعتاً آن کسی که با زلزله بمیرد، از چنین شخصی کمتر عذاب می‌کشد. بنابراین اتفاقی که قرار بوده ظرف یک ماه در تهران رخ دهد (یعنی مرگ هزاران نفر به تدریج)، ظرف چند ساعت در بم (در اثر زلزله) حادث می‌شود. با این تفاوت که آنها که در زلزله از دنیا رفته‌اند، دست به گریبان بیماری و عوارض سالم‌نده نبوده و حدّاًکثر این که قدری زودتر از حالت دیگری از دنیا رفته‌اند. ضمن اینکه وقتی بلایی همگانی شد، تحملش آسانتر می‌شود و مرگ آنها برای نزدیکانشان تحمل‌آورتر است و... ۳-۴. نکته پایانی که در واقع نتیجه‌ای از نکات پیشین و به متابه درسی برای ماست، این است که به محض دیدن نعمت یا نقمت، نه می‌توان حکم به تقرب صاحب نعمت نمود و نه صاحب نقمت را رانده شده از درگاه الهی دانست (سوره فجر، آیات ۱۵ تا ۱۷) حکم قطعی به این امر، فرع بر احاطه بر دنیا و آخرت است و این از عهدهٔ غیر خداوند تعالیٰ و نمایندگان معصوم او علیه السلام خارج است. اوست که با احاطه بر ماسوی الله تمام آنات گذشته و آینده یک مخلوق برایش روشن است و می‌تواند حکم قطعی صادر کند. نمایندگان معصوم او علیه السلام نیز به شرط اینکه خبر مربوط به آن شخص، از سیر قدرت نباشد و خداوند متعال به آنها خبر داده باشد، می‌توانند از عذاب یا نعمت بودن یک حادثه پرده بردارند. هیچ کس غیر آنها قادر نیست خبر از عذاب یا نعمت بودن یک پدیده دهد. توجه به مثال هایی که در ادامه می‌آید بهتر می‌تواند ما در درک این مطلب یاری رساند:

- آنگاه که مادر حضرت موسی علیه السلام به امر الهی، فرزندش را به آب سپرد جناب جبرئیل برای اینکه ایشان از اندوه فارغ شوند برایشان واقعه‌ای بدین شرح را تعریف نمودند که کشتی‌ای در دریا بود و توسط طوفانی در هم شکسته شد و

تمام سرنشینانش غیر از یک بچه از بین رفتند، به موج دستور دادیم که آزارش نکن، بحر را گفتیم که طوفانش نکن. نهنگ را گفتیم غذاش نساز. چوبی را دستور دادیم تا در زیر او قرار بگیرد. باد را امر نمودیم که چوب را حمل کند. خلاصه برای نشان دادن قدرت خود، این بچه را از آن مهلکه نجات داده و به ساحل آوردیم. به آفتاب دستور دادیم بدنش را نسوزاند. شن‌ها را گفتیم مواطن باشید دفنش نکنید، پلنگی را گفتیم به او شیر دهد، قافله‌ای را مأمور نجات این بچه نمودیم و بدین طریق بچه کم کم بزرگ شد. اما وقتی به بلوغ رسید دشمن ما شد و عصیان ماییشه نمود. ما می‌دانستیم او دشمن ماست و به حکمتی با دشمن خود این چنین مهربانی نمودیم. حال آنکه فرزند تو دوست و نبی ماست، پس خیال آسوده دار. (اشارة به داستان شداد بن عاد)

آنچه که در این حکایت محل شاهد ماست، لطف‌های پی در حق یک فرد است. به محض دیدن آن الطاف، نمی‌توان حکم به مقرب الى الله بودن آن بچه کرد. اتفاقاً همین الطاف در حق انسان دیگری نیز بوده، اما او پیامبر برگزیده الهی شده است. بنابراین ما نمی‌توانیم مثلاً در مورد کودکی که بعد از ۱۳ روز از زیر آوار زلزله بم بیرون آمد، حکم کنیم که او از یاران امام عصر علیل است یا از یاران شیطان خواهد بود و این نجات یافتن برایش لطف و رحمت یا عذاب و نقمت بوده است.

- نمونه‌ای دیگر که در این زمینه می‌توان اشاره کرد، آن سه نفری از خوارج هستند که با هم قرار گذاشته بودند در شب نوزدهم ماه رمضان سه نفر را به قتل برسانند: علی ابن ابیطالب علیل، معاویه و عمرو عاص. آن فرد پلید که مأمور کشتن امیر المؤمنین علیل شده بود موفق به نقشه شومش گردید، اما آنکه می‌خواست معاویه را بکشد، به محض این که شمشیر را پایین آورد، معاویه عطسه‌اش

گرفت، شمشیر از سر او دور شد، به پایش برخورد، پایش کمی جراحت برداشت و جان به در برد. عمر و عاص نیز شب پیش از آن دل درد گرفته بود و قاضی القضاط را به جای خود به مسجد روانه داشت، لذا او به جای عمر و عاص کشته شد.

حال آیا می‌توان با یک نگاه ظاهری سریع حکم کرد که آن دو پلید (معاویه و عمر و عاص) از اولیاء الهی بوده‌اند؟

- دو نفر از محبان امیرالمؤمنین علیهم السلام همراه با کاروانی برای زیارت حضرتش علیهم السلام به سوی مدینه حرکت کردند. در چهار فرسخی مدینه کاروان برای استراحت شبانه اتراق کرد. صبح که از خواب برخاستند، دیدند این دو نفر حالشان بد است، یکی از آن دو را عقرب گزیده بود و دیگری را یک مار. حال بد آنها مانع از این بود که بتوانند به همراه کاروان حرکت کنند. بنابراین به همراهان سفارش کردند که پیام ما را به حضرت برسانند. تا برایمان کمکی فرستاده شود. پس از حرکت کاروان هرچه متظر ماندند کمکی از مدینه نرسید. روز بعد با هر زحمتی که بود، خود را به مدینه و خدمت حضرت رساندند، با این تصور که حضرت از جریان آگاه نشده است. اما وقتی متوجه شدند که پیام آنها به حضرت رسیده است، علت یاری نرساندن حضرت را جویا شدند. حضرت فرمودند: با این حالی که داشتید نمی‌مردید. فقط درد و رنج بیشتری می‌کشیدید که کیفر گناهاتان و چوب خدا بود. ما تا زمانی که چوب خدا بلند نشده باشد شفاعت می‌کنیم، اما وقتی خدا زد ما دیگر وساطت نمی‌کنیم. پرسیدند: کدام گناه؟ حضرت فرمود: تویی را که عقرب گزید، یک روز در مجلسی بودی و اطرافیان عثمان به سلمان فارسی ناسزا می‌گفتند و تو با وجود اینکه می‌توانستی از او دفاع کنی و ضرری برایت نداشت، اما سکوت کردی و نیش عقرب کفاره آن سکوت بی‌مورد بود. اما

توبی که در معرض نیش مار قرار گرفتی، به این جهت بوده که روزی در محضر عثمان بودی که ابوذر آمد و گذشت. تو می‌دانستی که عثمان با ابوذر خوب نیست، اما بدون جهتی برخاستی و از ابوذر تمجید کردی، و این کار تو موجب حسادت و کینه بیشتر عثمان نسبت به او شد و در آزارهای بیشتر ابوذر مؤثر افتاد. (بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۳۷)

۵۱

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که تنها ولی خدا می‌تواند تمام حوادث را مطابق با حقیقت تفسیر کند، نه غیر آن ذوات مقدسه. هر کسی نماینده خدا نیست، حق قضاوت در امور و صدور حکم قطعی ندارد. آری، اگر خدا و نمایندگان او حادثه را عذاب معرفی کردند، ما هم می‌توانیم آن را عذاب بدانیم. به عنوان مثال، بلایی را که بر قوم لوط نازل شد، می‌توان عذاب نامید، چون خداوند خودش از عذاب بودن آن خبر داده است.

فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ. (آل عمران، ۱۰۶)

- وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرِيَةً كَانَتْ أَمْنَةً مُطْمَئِنَةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِإِنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُجُوعَ وَ الْخُوفَ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ. (تحل، ۱۱۲)

البته اگر بلایی بر خود فرد واقع شود، در مورد خودش باید حکم به کفاره بودن برای خطاها ایش کند. استغفار در چنین مواردی بهترین کاری است که فرد می‌تواند انجام دهد. چنانکه در دعای مأثور می‌خوانیم: اغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ (کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۸۹)؛ چرا که استغفار هم بلاها را بر می‌گرداند و هم جبران مافات می‌کند.

حضرت هود عليه السلام خطاب به قوم خود فرمود: وَ يَا قَوْمٍ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَرِدُكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَ لَا تَتَوَلَّوْ مُجْرِمِينَ. (هود، ۵۲)

بنابراین در ابتلائاتی که شخص در آن واقع می‌شود، اگر به خودش نظر کند،

باید آن را کفاره برای خطاهای خود بداند و آمرزش بخواهد. اما اگر نظرش به سوی خداوند تعالی رفت، باید بداند که او اهل ظلم نیست و به بندگانش ظلم و ستم روانمی دارد:

**وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ.** (هود، ۱۰۱)

**وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبْدِ.** (آل عمران، ۱۸۲)

**أَنَّهُ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ... وَ إِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفِ،** (صحیفه سجادیه، دعای ۴۸)

حاصل این نگاه دو سویه، رضایت به قدر و قضای الهی خواهد بود و آدمی را به سوی وظیفه اش - که همان بندگی حق تعالی باشد- رهنمون می گردد. برای بندۀ مؤمن، نگاه به ابتلائاتی که بر دیگران وارد آمده نیز، همین نتیجه یعنی انجام وظیفه را برای او به ارمغان می آورد؛ زیرا وقتی به گرفتاری های دیگران بنگرد، اولاً هیچ حکمی در مورد عذاب یا نعمت بودن آنها نمی کند، چرا که از مقدرات الهی بی خبر است و لذا مجوز شرعی و عقلی برای این کارش ندارد. ثانیاً به دنبال این است که در این حادثه ای که برای دیگران پیش آمده، وظیفه اش را بشناسد و به آن عمل کند. به عنوان مثال، در زلزله ای که در بم اتفاق افتاد، چون نماینده خداوند متعال نیستیم نمی توانیم آن را عذاب بدانیم و از وظیفه کمک و امداد به آنها شانه خالی کنیم. بلکه باید به این اتفاق به چشم یک امتحان برای خود بنگریم و بنا بر وظیفه و در حد توان و امکاناتمان به یاری آنها بشتاییم، اگر می توانیم کسی را از زیر آوار نجات دهیم، حتی به اندازه نجات دادن یک پرنده، این کار را انجام دهیم و یا در فراهم نمودن نیازمندی هایشان قدم برداریم. اگر هیچ کاری از دستمان بر نیامد، برای مردگانش از خداوند طلب مغفرت و برای بازماندگانشان صبر از خداوند بخواهیم.

## مَنَابِع

قرآن كريم

صحيفه سجاديه

صدقوق، محمد بن علي. التوحيد.

مطهرى، مرتضى. عدل الالهى.

برقى، احمد. المحسن.

طباطبائى، سيد محمد حسين. بداية الحكمة.

صدقوق، محمد بن علي. الخصال.

طوسى، محمد بن حسن. مصباح المتهدج.

مجلسى، محمد باقر. بحار الانوار.

فتال نيسابوري. روضة الراطرين.

ابن طاوس، على بن موسى. اقبال الاعمال.

ابن ابي طيفور. بلاغات النساء.

كلينى، محمد بن يعقوب. الكافى.